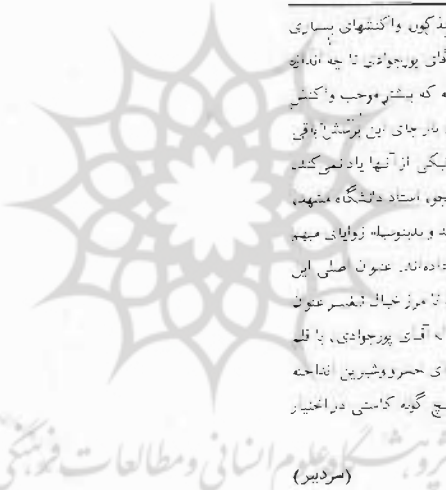


عربان در استخری - با آبی زلال و شفاف - شنا می‌کرد و اندام خود را در معرض دید تماشاچی قرار می‌داد. اما تا آن جا که به یاد می‌آورم، هیچ کدام از مبلغان و مفسران هنری و سینمایی که درباره این فیلم و زیبایی و هنرنماییهای هنر پیشه آن قلم‌فرسایی کرده بودند، به حدت و شدتی که در مقاله «شیرین در چشمه» از اندام شیرین، مخصوصاً از روی و موی و سپیدی پیکر و ناف و دیگر اعضای فوقانی و تحتانی او و نظر بازی ای که خسرو - در دیدار نخستین خود با این اندام دارد؛ سخن به میان نیاورده و بحثی چنین مستوفی و خیال‌انگیز را ارائه نکرده بودند. و از همه مهمتر این که در نوشته‌های هیچ یک از آنان، تأویلات و توجیهاات عرفانی که نویسنده «شیرین در چشمه» از اندام معشوقه خسرو و عشق‌بازیهای او به دست داده است، دیده نمی‌شود. به تعبیری دیگر نویسندگان مزبور فقط به منظور جلب مشتری بیشتر برای دیدن فیلم «استخر زمردین» در تبلیغات خویش به ذکر پاره‌ای واقعات اکتفا کرده و به چنان نگارگری و پرداخت آسمان و ریسمانی که در مقاله «شیرین در چشمه» به نظر می‌رسد، دست نزده بودند.

حال برای آنکه این مدعا مدلل شود، ذیلاً - پس از بیان مقدمه‌ای - به نقد و بررسی مقاله مورد نظر می‌پردازیم و به منظور آن به دلیل و انگیزه نگارش نوشته حاضر برای خوانندگان سخن‌ساز گرامی روشن گردد، لازم است کمی به زمان قبل از چاپ مقاله «شیرین در چشمه» برگردیم و به رویدادهای که مربوط به آن می‌شود، نظری بیفکنیم.

در کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی - که در فاصله روزهای اول تا چهارم تیرماه سال جاری در دانشگاه تبریز برگزار گردید، به رغم تبلیغات فراوان و هزینه‌های زیادی که برای جنبه‌های نمایشی و صوری آن صرف شده بود، از سخنرانیهای بدیع‌ارزنده بجز چند مقاله انگشت‌شمار،



همانگونه که در مقدمه مقاله سیرم در چشمه توضیح داده شده، مقاله مذکور و اکتشافات بسیاری را در میان مجامع فرهنگی موجود آورد. اینکه مقاله استاد گرامی جناب آقای پورجوادی تا چه اندازه بر پایه استنادات تاریخی استوار است، مخصوصاً است قایل بحث؟ اما آنچه که بیشتر موجب واکنش گردیده، نحوه نگارش صاحب مقاله به یک واژه عاقلانه است. علی‌الحد در جای این برآیند باقی است که قداست این بخشیدن به استنادهایی که حتی خود نظامی هم به نیکی از آنها یاد نمی‌کند، تا چه میزان می‌تواند صحیح باشد؟ دوست گرامی جناب آقای دکتر رزمجو، استاد دانشگاه مشهد، طی تحقیقاتی عمیق، کوشش کرده‌اند که به این پرسش پاسخ جامع بدهند و مدتیوسله زوایای مبهر و شخصیت‌های مورد توجه نظر می‌و آقای پورجوادی را مورد سئوالات قرار داده‌اند. عنوان اصلی این مقاله استاد و ریسمان بود که با نظر جناب دکتر رزمجو، از واقعیت تا مرز خیال نفیست عنوان یافت. همچنین استاد گرامی جناب آقای اسلامی در توضیح با مطالعه مقاله آقای پورجوادی، با قلم تند، آنرا بررسی و نگاه جناب دکتر رزمجو به شخصیت‌های خسرو و شیرین انداخته است. ضمن تشکر فراوان از این دو استاد گرامی مقاله‌های آنها بدون هیچ گونه کاستی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد.

پژوهش‌گر علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
(سردبیر)

# از واقعیت تا مرز خیال

نویسنده: دکتر حسین رزمجو

شرمهان باد ز پشمینه آلوده خویش  
که بدین فضل و هنر نام کرامات نهیم  
(حافظ)

عربان خود را در آب صاف و شفاف چشمه‌ای می‌شوید که برای نخستین بار با عاشق خود - خسرو - در کنار آن دیداری دارند، مرا به یاد تفسیرهای سینمایی و هنری بعضی از مجلات یا رنگین‌نامه‌های قبل از انقلاب می‌اندازد، که درباره فیلمی به نام استخر زمردین که حدود سی و چند سال قبل در ایران نمایش داده شد، نوشته بودند.

اگر اشتباه نکنم، نقشی اولی این فیلم را «استرویلیماز» هنر پیشه زن آمریکایی به عهده داشت که در صحنه‌هایی از آن، نیمه

«شیرین در چشمه» عنوان مقاله‌ای است که در شماره اخیر نشر دانش، مجله مرکز نشر دانشگاه (شماره چهارم سال یازدهم - خرداد و تیر ۱۳۷۰) به قلم مدیر مسئول و سردبیر محترم آن نگاشته شده است. توصیفی که در این مقاله از اندام شیرین - معشوقه خسرو پرویز نظامی گنجوی - به عمل آمده است در حالی که بدن نیمه

چندان اثری دیده نمی شد و تازگی این کنگره فقط در آن بود که در صدف صدرت‌شینانش، چهره‌هایی به نظر می‌رسیدند که تا چندی قبل طبیعت و مزاج انقلابی جامعه ما اجازه عرض وجود و آفتابی شدن در محافل فرهنگی و ادبی کشورمان را به آنها نمی داد. کسانی که در رژیم سابق، جاده صاف کن فرهنگ ستمشاهی و کارگردان هدایت‌هایی نظیر جشنواره‌های طوس بودند و بوسه بردست شهانوی نیکوکار ادب پرور!! که خود را سرحد ارادتمندان به فرهنگ و هنر ایران زمین قلمداد می‌کرد، می‌زدند. و یا برگزارکننده مجامعی نظیر کنگره نویسندگان بودند، که شاه مخلوع در واپسین سالهای سلطنت خود به منظور توجیه انقلاب سپید و دیگر پرام‌های به اصطلاح فرهنگی خود به راه می‌انداخت.

خاصه در کنگره بزرگداشت نظامی - به قول سروش: آقا به لگن شش دست بود و از شام و نهار معنوی چندان خیری نبود. و از جمله ضعف‌های آن به قول یکی از مجلات این بود که: «هیأت علمی کنگره به دلایلی نامعلوم چنان آسان‌پذیر به نظر می‌آمدند، که انشاهای دست چندم را هم به عنوان مقاله پژوهشی پذیرفته بودند و شاید به خاطر همین برخوردها باشد که عاشقان ادبیات نابسی دیگر کشورها، دغدغه‌خاطری برای شرکت در کنگره‌های ایرانی نشان نمی‌دهند و مقالات ارائه شده برخی از آنها هم چیزی جز تکرار مطالب تذکره‌ها و تحقیرات خودمان نیست». اما از میان سخنرانی‌های این کنگره که سخت مورد اعتراض شونده‌گان دین‌باور پاکدل معتقد به اخلاق اسلامی قرار گرفت و سرانجام به واسطه نظارهای مکرر رئیس جلسه به سخنران، و ناراحتی جمعی از حضار - مخصوصاً گروهی از خانمها - رشته آن قطع گردید و ناطق با عصبانیت و قهر جلسه را ترک گفت و قرائت مقاله خود را ناتمام گذارد، سخنرانی نویسنده مقاله «شیرین در چشمه بود» که می‌خواست همین مقاله را با ویژگی‌هایی که در نوشتار حاضر پیرامون آن بحث خواهد شد، در کنگره عرضه کند که جو متشنج جلسه و اعتراض افرادی که احساسات دینی خود را از شنیدن آن، جریحه دار می‌یافتند، مانع ادامه کار او گردید.

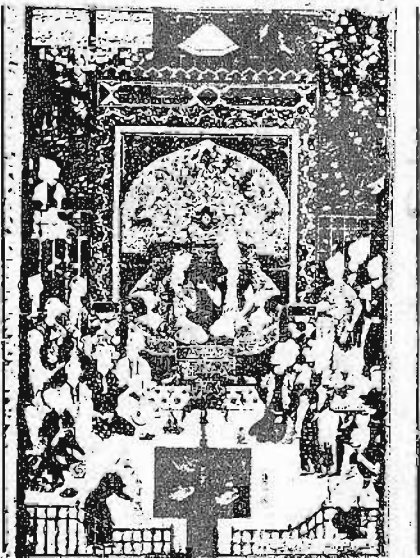
پس از برگزاری این سخنرانی جنجالی، چون عده‌ای از استادان و دبیران ادبیات حاضر در جلسه - با آگاهی از این که حقیر با سخنران مختصر آشنایی دارد، برای نظرخواهی درباره مطالب ارائه شده توسط او، به این بنده راجعه کردند و من با بیان این دلیل: که چون سخنران فرصت نیافت که مطالب خود را به طور کامل اظهار کند، و مخصوصاً از نتایج مورد نظرش در آن مقاله ما را آگاه سازد؛ لذا نمی‌توان قضاوت روشنی را درباره او انجام داد

و همچنین با متوجه کردن آنها به سابقه سخنران در نگارش مقالات خوبی که تا کنون منتشر کرده است، راستش در آن موقعیت، بنده از وی دفاع کردم و به منظور آنکه غائله و خشم معترضان بخوابد، ضمن آنکه به آنان گفتم: که باید «عمل مؤمن را حمل به صحت کنند» قول دادم که اعتراضاتشان را طی نامه‌ای به سخنران گوشزد خواهم کرد و همین کار را بعد از یکی دو روز انجام دادم. اما هم اکنون که مقاله «شیرین در چشمه» غلیظ‌تر از آنچه در کنگره ارائه گردیده است، چاپ شده و متن کامل آن در دست‌رسان می‌باشد و من آن را دقیقاً مطالعه کرده‌ام، نظرم بر این قرار گرفته است که حق را باید به کسانی داد که به هنگام شنیدن مطالب آن، ناراحت شده بودند و به واسطه جریحه دار شدن احساسات دینی‌شان - از این که چرا سخنران رعایت عفت کلام را نکرده و مقتضای حان و مقام شونده‌گان را در ارتباط با بیان موضوعات عشقی آنچنانی در نظر نگرفته است؟! به او اعتراض کرده‌اند.

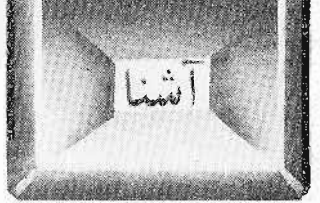
اینک به نابر دلایلی که ذیلاً ارائه خواهد شد، ضمن نقل بخش‌هایی از مقاله «شیرین در چشمه» و آوردن نمونه‌هایی از تأویلات و توجیهات به اصطلاح عرفانی موجود در آن - که زیر بنایشان چیزی جز مشت‌پندار بافیهای آسمان و ریسمان گونه نیست... نگارنده با این امید، به نقد و بررسی آن می‌پردازد که احساسات او بر عقل و منطق غلبه نکند و شعله‌اش عقیده‌اش را تحت الشعاع قرار ندهد، و بتواند آنچه را حق است بگوید و انصاف را پاسدار باشد.

مقاله «شیرین در چشمه» شامل چهاربخش است در بخش اول، نویسنده پس از ذکر مقدمه‌ای درباره عشق و کاربرد آن در آثار ادب عربی و فارسی بدون آنکه به انواع عشق و تقسیم‌بندی و درجات آن اشارتی کند و مرز میان عشق مجازی برخاسته از شهوت و جفت‌جویی را با عشق حقیقی که منبع از روح حقیقت‌طلبی و فضیلت خواهی آدمی است، مشخص کند؛ چنین اظهار داشته است: فارسی زبانان بحث عشق را به شیوه ادبی و نا حدودی از دیدگاه عرفانی ضمن حکایت‌های عشقی به نظم درآورده‌اند و مسائل آن را به طور انتزاعی مطرح ساخته‌اند. بهترین نمونه این قبیل آثار، مثنوی خسرو و شیرین نظامی است. در این مثنوی نظامی تقریباً همه مسائلی را که نظریه پردازان عشق، از جمله این حزم و ابن قیم در کتابهای خود مطرح کرده‌اند، به شیوه‌ای شاعرانه، از راه تمثیل و حکایت‌پردازی به میان آورده است و در ضمن این تمثیلات، به معانی وصفی اشارت کرده است که بعضی از این معانی کاملاً جنبه فلسفی و عرفانی دارد»<sup>۱</sup> در این که مثنوی

خسرو و شیرین نظامی، اثری است عشقی و شاعرانه فرزانه گنجه به مدد قدرت تخیل و زبان لطیف شعر، عشق میان این دو دلداده را به زیباترین شکل ممکن وصف کرده و از لحاظ روانشناسی به تحلیل دقیق احساسات و عواطف عاشق و معشوق پرداخته است، شگنی وجود ندارد. اما با توجه به عبارت آخر بندی که از مقاله مذکور نقل گردید، یا بیان این نکته که «بعضی از معانی داستانی خسرو و شیرین کاملاً جنبه فلسفی و عرفانی دارد»،<sup>۱</sup> یا عنایت به این فلسفه یا حکمت که «علم به حقایق موجودات به اندازه توانایی بشر، یا دانستن چیزهاست چنان که هست»<sup>۲</sup> و راه آن بر شناخت عقلی و استدلالی واقعیات مبتنی است و در مقابل، طریق عرفان که بر پایه کشف و شهود استوار بوده و لازمه آن تهذیب نفس و صفای باطن می‌باشد؛ آیا بنابراین دوگانگی جهان‌بینی و تباین که در طرز اندیشه فلاسفه نسبت به عرفان وجود دارد کاربرد دو کلمه فلسفی و عرفانی در عبارت نقل شده - که ظاهراً در معنی کلمات مترادف استعمال شده است - نوعی تضاد و تناقض به نظر نمی‌رسد؟ از طرفی اگر خواسته باشیم به داستان خسرو و شیرین از دید فلسفی و عقلی بنگریم، بی‌گمان باید آن را داستان عاشقانه‌ای بدانیم که عشق مطرح شده در آن از نوع مجازی است و کشف و کوشش میان عاشق و معشوق نیز چیزی جز



جلوه‌هایی از شهوت و غریزه جنسی نمی‌باشد و نتیجتاً به هیچ‌کدام از معانی موجود در این داستان نمی‌توان جنبه عرفانی داد. زیرا با توجه به مفهوم عرفان به معنی انحص کلمه که: «شناسایی و معرفت حق تعالی است»<sup>۳</sup> و در راه عرفان، همیشه جستجوی معرفتی و بالاتر از دانشها و معارف معمول بشری (از جمله فلسفه) و جهت همت عارفان بوده و نیل به حقیقت مطلق یا پیوستن به خدا هدف نهایی است و حاصل عرفان نیز تصفیه باطن و پاک‌سازی جان



می باشد، چنانکه ناصر خسرو در این بیت گفته است:

**شفای درد دلها گشت عرفان**

**ز عرفان روشن آمد جاودان جان<sup>۶</sup>**

و با پذیرش این واقعیت که شفای دلها و ایجاد روشنی در جانها، فقط از کسانی ساخته است که باید خود دارای روحی متعال و سالم و ضمیری روشن باشند و یا به گفته حافظ «باک و صافی شده و از چاه طبیعت به در آمده باشند»<sup>۸</sup> و بر این قیاس، قهرمانان یک اثر عرفانی نیز لازم است که متصف به مکارم اخلاقی باشند، تا نیات و افکار و اعمالشان، راه گشایی طالبان معرفت و اهلی بصیرت شود، بنابراین، اگر بخواهیم تحلیلهای روانکاوانه و توضیحات نظامی را در داستان خسرو و شیرین، که عشق قهرمانان آن از نوع مجازی و از بی رنگ عاقبت ننگ است، از زمره توجیهات عرفانی قلمداد کنیم - همان طور که نویسنده مقاله «شیرین در چشمه» این گونه استنباط و عمل کرده است - ظاهراً کاری درست را انجام نداده ایم. زیرا: شخصیت خسرو و شیرین و نوع نظر بازی و کیفیت فراق و وصال و روابط و دیدارهای آن دو با یکدیگر، از مقوله روابط مُنزه و معنوی که عاشقان پاک باخته حقیقی یا سالکان پاکدامن دلسوخته حقیقت با خداوند و حقیقت داشته و دارند، نیست. انصاف را که خود حکیم فرزانه گنجه هم در سرودن این اثر عشقی و صحنه پردازیهای آن، هیچ گاه و در هیچ جا ادعایی را در توجیه نکته ای عرفانی نکرده است بلکه با توضیحاتی که بعداً خواهیم داد مشخص می شود که از عشق مجازی و آلودگی قهرمانان اثری که به نظم درآورده آگاه بوده و در جای جای داستان مزبور، بدین مطلب اشارت فرموده است و از طرفی حال و هوا و ظرف تنگ این گونه عشقهای مجازی از بی رنگ را مجال و لیاقت جولان در عرصه عرفان - که عالیترین مرحله تکامل اندیشه و ارتقاء روح آدمی است - نمی باشد. و از طرفی در ورای صورت ظاهر چنین وقایعی نیز معانی یا معنایی وجود ندارد که بتوان نظیر بعضی از داستانهای عرفانی، از روی آن قرآن، نتایج عرفانی گرفت و فی المثل تعبیرات نظامی را در همین داستان خسرو و شیرین، حمل بر جنبه های عرفانی کرد.

در منظومه خسرو و شیرین نظامی، عاشق، خسرو و پرویز - پادشاه ساسانی - است. او مردی زیباره، شرا بخواره، پدربخش، خوشگلدان و تن پرور و آلوده است که غیر از شیرین، از هزاران زن و معشوقه دیگری که در حرمرای خود دارد، بهره مند است و بنا بر نقل مورخان ثقه ای چون: محمد بن جریر طبری، هر چند گاه که میلس به هم خوابگی با زنانی می کشد که وصفشان را از زبان

دلایان محبت شنیده است، طی بخشنامه ای به والیان تحت حکومت خویش، دستور می دهد تا پروریان دلخواهش را از ولایات کشور بیابند و به دربار بفرستند.<sup>۱</sup> و از جمله در این ارتباط، از شاپور، ندیم خود که وصف شیرین را از او شنیده است، می خواهد که به ارمنستان برود و آن لعبت قتان را برایش خواستگاری کند.

او پادشاهی است که تاریکی اندرون و تیرگی فکر و اندیشه اش را همین یک نشانه بنده است که همان گونه که خود نظامی بیدار دل واقع بین - به طور مفصل در همین مثنوی خسرو و شیرین شرح داده است - هنگامی که نسیم جان پرور باغ معارف اسلام از کرانه سرزمین حجاز می وزد و از طریق دعوتنامه پیامبر اکرم (ص) که او را به اسلام خوانده اند، این نسیم به مشام گند آلود باغ مشامش می رسد، در آن لحظه که در نامه پیامبر، نام محمد (ص) را مقدم بر نام خویش می بیند، از شدت غرور و جهالتی که دارد، نامه را پاره می کند و چنان به خشم می آید که موی بر - اندامش راست می شود و چو نان آتش فشانی از هر گش شعله ای زیانه می کشد. بهتر است وصف این رویداد عبرت آموز را از زبان لطف خود نظامی بشنویم:

**چون نامه ختم شد صاحب نوردش**

**به عنوان محمد (ص) ختم کردش**

**به دست قاصدی جلد و سبک خیز**

**فرستاد آن وثیقت سوی پرویز**

**چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو**

**بجوشید از سیاست خون خسرو**

**به هر حرفی گز آن مشور بر خواند**

**چو افیون خورده مخمور در ماند**

**ز تیزی گشت هر موش سنانی**

**ز گرمی هر رگش آتش فشانسی**

**چو عنوان گاه عالمتاب را دید**

**نو گفتمی سگ گزیده آب را دید**

**خطی دید از سواد هببت انگیز**

**نوشته از محمد، سوی پرویز**

**غرور پادشاهی بردش از راه**

**که گستاخی که یارد با چنین شاه!!**

**کرا زهره که با این احترامم**

**نوسد نام خود بالای نامم**

**بخ از سرخی چو آتشگاه خود کرد**

**ز خشم اندیشه بد کرد، و بد کرد**

**درید آن نامه گردن شکن را**

**نه نامه، بلکه نام خوبستن را**

**ز معجزهای شرع مصطفایی**

**بر او آشفته گشت آن پادشایی**

سریرش را سپهر از زیر برداشت

**پسر در گشتنش شمشیر برداشت**

و عاقبت این عاشق کافر کیش عیاشی قتل، به

دست پسرش - شیرویه - کشته می شود و نکته جالب

توجه در فرجام ذلت بار زندگی این پادشاه، آن است که

یکی از اهداف شیرویه از کشتن او، دست یابی و

تصاحب معشوقه پدر خود - شیرین - قهرمان داستان

عاشقانه نظامی است که با چهره باطنی او بعداً در خلال

همین بحث، آشنا خواهیم شد.

بی شخصیتی و تن پروری و شهواتهای خسرو را غیر

از آنچه که مورخان تته و ناموری نظیر: طبری در آثار خود

نگاشته اند؛ از وصفی که خود نظامی گنجوی از او کرده

است، چه از آن زمان که هنوز خسرو جوان است و به

خساطر شرارت و بدمنشی هایش مورد خشم پدرش

- هرمز - قرار می گیرد<sup>۱۱</sup> و چه موقعی که به پادشاهی

می رسد و بهرام چوبینه سردار شجاع ایرانی علب او

می شود، می توان فهمید.

ایات ذیل - از نظامی - مربوط به مضمون نامهای

است که بهرام چوبینه به هنگام جنگ با خسرو پرویز، به

حکام ولایات ایران می نویسد و سران کشور را از

بلهوسیهای خسرو و از جمله کار عشق بازیهایش با شیرین

آگاه می کند:

... کزین کودک، جهاننداری نیاید

پدربخش پادشاهی را نشاید

بر او یک جرعه می هم رنگ آذر

گرامی تر ز خون صد برادر

ببخشد لشکری بر بانگی رودی

ز ملکی، دوست تر دارد سرودی

ز گرمی، ره به کار خود نداند

ز خامی هیچ نیک و بد نداند

هنوز از عشقبازی گرم و داغ است

هنوزش شور شیرین در دماغ است<sup>۱۲</sup>

و شیرین - به تعبیر خود نظامی - زنی است: جوان،

بلهوس، میخواره و رقاصی، که آن گونه که از قرائن موجود

در منظومه خسرو و شیرین برمی آید، نظیر عاشق خود که

دل در گرو هزاران زن دارد؛ او نیز به مردان قوی هیکنی

پراشتها، علاقه مند است و سر و سر او با فرهاد کوهکن

نیرومند، نشانه ای است از این تمایل. و یا به گفته حکیم

گنجه: دلیلی است بر «موم ماندی و نقش پذیری»<sup>۱۳</sup> او.

وی برادرزاده و ولیعهد مهین بانو شاهزاده و حکمرمای

ارمنستان است، که از رهگذر توصیفاتش که شاپور - ندیم

خسرو پرویز - از خسرو برایش می کند، ندیده عاشق او

می شود. زندگی شیرین در نهایت خوشی و رفاه و ناز و

نعمت می گذرد. هفتاد پرستار زیباروی همیشه در

خندش همتد و جزعیش و طرب کار دیگری ندارند:

زهنتر زادگان ماه پیکر

بود در خدمتش، هفتاد دختر

به خوبی، در جهان باری ندارد

به گیتی جز طرب کاری ندارد<sup>۱۴</sup>

روحیات شیرین و بلهوسی های او را، از وصفی که نظامی به هنگام دیدارهای سه گانه این زن عاشق پیشه از تصویر خسرو که توسط شاپور کشیده شده است، می توان دریافت:

بیازدند صورت پیش دلبند

برآن صورت فروشد ساعتی چند

نه دل می داد از او دل برگرفتن

نه می شایستش اندر برگرفتن

به هر دیداری از او مست می شد

به هر جامی که خورد، از دست می شد

چومی دید از هوس می شد دلش مست

چومی کردند پنهان باز می جست<sup>۱۵</sup>

.. بدان بت پیکران گفت آن دلارام

کزین پیکر شدم بی صبر و آرام

بیا تا این حدیث از کس نپوشیم

بدین تمثالی نوشین، باده نوشیم

دگر بباره نشاط آغاز کردند

می آوردند و عشرت ساز کردند

بت شیرین نسیب تلخ دردست

از آن تلخی و شیرینی، جهان مست

به هر نوبت که می برلب نهادی

زمین را پیش صورت بوسه دادی<sup>۱۶</sup>

در ابیات مذکور، که گوشه هایی از چهره فکری

و عاطفی این دودلناده هوسباز مجسم می شود، خود

روشگر این واقعیت است که عشق آنها، از نوع عشقهای

مجازی آن هم از قماش بازاری آن می باشد و لذا با تمام

رنگ و روغنهایی که نظامی به مدد صورخیال و زبان

شعری خویش به آن داده است؛ فناقید جنبه های عرفانی

است و مآلاً تأویلات و توجیهای معنوی و عرفانی ای که

در مقاله «شیرین در چشمه» درباره نظر بازیها و روابط

عشق خسرو و شیرین شده است و پایه ای ندارد.

بدون تردید، کشش ها و کوششهای عشقی که میان

خسرو و شیرین، در مشنوی نظامی مشاهده می شود برخاسته

از غریزه جنسی موجود در هر مرد و زن و دختر و پسر

است که طالب و خاطر خواه هم می شوند و حاصل این نوع

از عشق و دلدادگی، اگر درست و منزه به کار رود و از

آن، مشروع و طبق قراردادهای اجتماعی و دینی

بهره برداری شود؛ وصال است و ازدواج دودلناده باهم،

که به تولید فرزند منجر می شود. و اگر از آن، استفاده

نامشروع به عمل آید، به روابط جنسی زیان بخش و زنا و فحشاء منتهی می گردد و لا غیر.

این نوع از عشق، ضمن آن که هیچ ارتباطی با عرفان

و حقیقت ندارد. مگر آنکه بخواهیم با خیالپردازیها و

پندار بافیهای صوفیانه، آن را به عنوان رهگذری از مجاز به

حقیقت، یا قنطرة الحقیقه اش تلقی کنیم - اما از جهتی

مشابه و همگون با عشق حقیقی است و وجه تشابه میان

این دو در آن است که «همچنان که عشق مجازی سبب

خروج جسم، از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقای نوع

است، عشق حقیقی هم، روح و عقل را از عقیمی رهایی

داده، مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاودانی،

یعنی نیل به معرفت جمالی حقیقت و خیر مطلق و زندگی

روحانی است»<sup>۱۷</sup>.

بزرگان دین و عرفان و ادب ما شکل نامشروع عشق

مجازی را که چیزی جز شهوت و تمایل دلهای آلوده

نیست، این گونه معرفی کرده و منعموم شده اند «در

حدیث آمده است که از حضرت صادق (ع) سؤال

شد از عشق و عاشقان؛ فرمود: که دلی چندند که

از یاد خدا خالی شده اند و حق تعالی محبت غیر

خود را به آنها چشانیده است»<sup>۱۸</sup>.

یا: «اگر کسی را قوه واهمه غالب آید، شهوت،

او را به عشق بهیسی منجر می سازد و آن ناخوشی

است که عارض دلهای بیکاری که از محبت

خداوند گار، خالی و از همت عالی بری باشد می شود

و هر کس که دشمن خود نباشد، لازم است خود را از

مبادی شهوت که فکر و نظر کردن باشد، محافظت

نماید»<sup>۱۹</sup>.

و از امام محمد غزالی عارف بزرگ است که: «منبع

عشق»، جز افراط در شهوت نیست. و آن بیماری دلی

فایغ بی همت است و از اوایل آن احتراز واجب است

والاً چون مستحکم شد، دفع، آن دشوار بود»<sup>۲۰</sup>.

و به همین دلیل است که مولانا جلال الدین، نیز در

ابیاتی نظیر آنچه که ذیلاً نقل می شود، خوانندگان

نفسیات طلب خود را از این گونه عشق های از بین رنگ

پرهیز داده و آنان را به توجه کردن به جمالی باقی و عشق

حقیقی دعوت کرده است:

«هین رها کن عشقهای صورتی» و:

«بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم

و اطلب اصلی که باید اومسقیم

روئعیره ننگه بخوان

دل طلب کن، دل منه بر استخوان

کآن جمالی دل، جمالی باقی است

دولبش از آب حیوان ساقی است

خود همو آب است و هم ساقی و مست

هر سه یک شد چون طلسم نوشکت

آن یکی را نوندانی از قیاس

بندگی کن زازکم خاناشناس<sup>۲۱</sup>

تا آنجا که فرماید:

عشقهایی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

کاش کان هم ننگ بودی یکسری

تا نرفتی بروی آن بد داوری

هر چه جز عشق خدای احسن است

گر شکر خواری است خود جان کندن است<sup>۲۲</sup>

با این تفصیل، حال با در نظر گرفتن شخصیت آلوده

خسرو و ویژگیهای فکری و عاطفی شیرین و نوع عشق

میان آنها - عشقی که اجمالاً به ماهیت و عوارض سوء،

آن اشارت شد دوباره به مقاله «شیرین در چشمه»

برمی گردیم و نگاهی می افکنیم به تصویری که نویسنده به

منظور توجیه استنباطهای عرفانی خود از این دودلناده در

مقاله اش آورده است و شرحی را که در ذیل این تصویر

نوشته است باهم می خوانیم. موضوع تصویر مذکور، اولین

دیدار خسرو و شیرین است. اجزای مشکله این تصویر،

چشمه ای است که شیرین پیکر نیمه عریان خود را در آن

می شوید. در کنار چشمه درختی است که معمولاً در

نقاط کوهستانی و بیشه عائد و چشمه زار می روید. اسب

شیرین در آن ناحیه مشغول چرست و از بالای تپه مشرف

به چشمه، خسرو در حالی که سوار بر اسب است به

شیرین می نگرد. و در زیر تصویر، این توجهات عجیب و

غریب به اصطلاح عرفانی که در متن مقاله (صفحات ۶ و

۷) نیز به تفصیل پیرامونشان صحبت شده است، دیده

می شود:

- چشمه، نمودگار چشمه حیات است.

- در بالای چشمه درخت باشکوه عشق است.

- اسب شیرین، نمودگار روح است. و سبزه زاری که

در آن می چرد، نمودگار عالم ارواح است (بالعجب)

- چشمه در میان گلشن است و این گلشن خود

نمودگار بهشت برین است. جایی که مؤمنان در

آخرت به لقاء وجه الله خواهند رسید. و شیرین،

ماهی است که در شب بدریه وضوح رؤیت می شود.

(در این بخش از مقاله - آسمان و ربهمان - به نهایت

خود می رسد و از جمله، ذیل شماره ۱۰ پاورقی که

بخشی است مربوط به تشبیه رخساره شیرین به ماه،

چنین اظهار نظر شده است: «به نظر من تمثیل ماه در

این جا با حدیث رؤیت ماه در آسمان و مسأله رؤیت

خدا بی ارتباط نیست».)

و در آخرین عبارات زیر تصویر این چنین آمده:

«خسرو در حالی که سرخم کرده - مؤمنان در هنگام رؤیت محبوب الهی به سجده می افتند - وانگشپ تحیر به دهان گرفته است به مشاهده محبوب می پردازد. این صحنه که مربوط به نظر نخستین است، و همچنین می تواند نمودگار مشاهده محبوب الهی از روز میثاق و عهد الست باشد».<sup>۲۲</sup>

چنان که ملاحظه شد، نویسنده در عبارات مذکور بدون دلیل، تأویلاتی بی پایه را برای آب چشمه و درخت و اسب و گلشن و رخساره ماه مانند شیرین و سرخم کردن خسرو به سوی معشوقه و... قائل شده است و معلوم نیست که فی المثل چه رابطه و تشابهی را میان خسرو پرویز زنیاره فاسد که به هنگام نظریازی با شیرین بهیوس، سرخویش را به سوی او خم کرده است، با مؤمنانی که در برابر خداوند به سجده می افتند، در ذهن خود تصور نموده؟! و چرا چشمه و کوه و مرغزار طبیعی و واقعی را که نظامی برای ملاقات قهرمانان واقعی داستان خود به طور طبیعی انتخاب کرده است؛ مبتدل به امور ماوراء طبیعی و خیالی محض کرده است؟! و یا دیدن روی شیرین را توسط خسرو در چشمه، که امری ساده و واقعی است، آکنده از رمز و راز می داند و آن را با مثالی افلاطون و تمثیل غار در جمهوریت او، پیوند می دهد؟!!

البته با اندک تخصصی در مقاله «رؤیت ماه در آسمان» - مقاله ای که نویسنده «شیرین در چشمه» در یادرفی نوشته خود، ذیل شماره ۱۰ بدان اشارت نموده - معلوم می شود که این پندار باقیها را از کجا اخذ کرده است. بعضی از تأویلات مذکور، از جمله تزیلی که در مورد ماه و آب در مقاله «شیرین در چشمه» به کار رفته است، از آن مرحوم بدیع الزمان فروزانفر است، که وی آنها را درست و به مقتضای حال و مقام سخن خود در تفسیر جوابی که او حدالدین کرمانی در قبالی سؤالی که شمس تبریزی از او می کند: «که در چیستی؟ و شیخ کرمانی جواب می دهد که: ماه را در طشت آب می بینم»<sup>۲۱</sup> به کار برده است. نظر مرحوم فروزانفر این است که «مراد اوحدالدین از این جواب آن بود که جمالی مطلق را در مظهر انسانی که لطیف است می جوینم»<sup>۲۵</sup> بنابراین از لحاظ آن مرحوم «ماه نمودگاری یا مثالی جمالی مطلق است و آب که عنصری لطیف است، نمودگار انسان، و همان طور که آب به موجب لطافتی که دارد قابل آن است که عکس موجودات را همچون آینه در خود نمایش دهد، انسان نیز به دلیل کمالی لطافتی که در میان موجودات دارد، می تواند مظهر حسن الهی باشد».<sup>۲۶</sup>

بنابراین شاید اشتباه نویسنده «شیرین در چشمه» در کاربرد تأویلات مذکور، در این باشد که: اولاً- بدون آن که در جایی از این نوشته، توضیحی

در باره نمودارهای مورد نظر خود بدهد و مقصود خویش را از استعمال هر کدام تشریح کند، آنها را بیواسطه قرینه و زمینه ای، در مورد قهرمانان، فضا و حال و هوای داستان عشقی به کار می برد که هیچ شباهت و ربطی با داستانهای عرفانی نظیر ملاقات شمس تبریزی با اوحدالدین کرمانی ندارد.

ثانیاً- با عنایت به این که داستان خسرو و شیرین، رویدادی است عشقی و کاملاً غیر عرفانی و عشق موجود در آن هم از مقوله عشقهای مجازی از پی رنگ می باشد؛ لذا عناصر سازنده آن، از جمله چشمه و آب و درخت و مرغزار و کوه و اسب و رخساره ماه مانند معشوق و سرخم کردن عاشق و نظریازی او با شیرین، قابل تأویل و توجیه به معانی عرفانی مذکور نیست و مآلاً کسی که بخواهد چنین داستانهایی را صیغه عرفانی دهد و چنان تأویلاتی را در موردشان صادق بداند؛ مصداق و شایسته خطاب عتاب آمیزی خواهد بود، که شمس الدین تبریزی در داستان برخورد خود با اوحدالدین کرمانی به او خاطر نشان ساخته است.

این داستان که به بخشی از آن قبلاً اشارت کردیم به این صورت نیز نقل شده است که شمس تبریزی «روزی در اسفار خود به شیخی رسید که او را علت شاهدبازی و تفریح بود. فرمود: هی، در چیستی؟ گفت: صور خوبان چون آینه است، حق را در این آینه مشاهده می کنم!

شمس فرمود: ای ابله! اگر دژم! برگردن نداری، چرا- در آسمان- و آینه جان و دل او را نبینی و خود را نظمی؟!»<sup>۲۷</sup> و درباره موضوع رؤیت خداوند که نویسنده آن را به رؤیت ماه در آسمان و ماه رخسار شیرین و در تأویل مفهوم گشش به بهشت، چنین اظهار نظر کرده است که «بهشت جایی است که مؤمنان در آخرت به لقاء الله خواهند رسید»<sup>۲۸</sup> و همین موضوع را مجدداً (ذیلی شماره ۷ یادرفی) با استناد به مقاله دیگر خود، این گونه توجیه نموده که «جایگاه رؤیت نیز بهشت است. در قیامت مؤمنان در بالای بهشت می توانند به لقای وجه الله برسند».<sup>۲۹</sup>

اولاً- ضمن آنکه این مطلب خود نوعی تفکر اشعری است<sup>۳۰</sup> و بنابر آیات مبارکات «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير»<sup>۳۱</sup> و: «قال رب ادرني انظر اليك قال لن تواني»<sup>۳۲</sup> رؤیت خداوند چه در آخرت و چه در دنیا محال بوده و برای کسی میسر نیست و مآلاً عقیده اشاعره پایه و اساسی ندارد، اما بحث مزبور از این جهت شگفت آور است که می بینیم نویسنده به دنبال بحث خود با استفاده از قیاسی مع الفارق، موضوع رؤیت را این گونه تعمیم می دهد و نتیجه گیری می کند که:

بنابوجه به همین معنی است که دیدار شیرین و به

طورکلی دیدار عاشق از معشوق در داستانهای عاشقانه، در مرغزار یا گلشنی مینوسرشت آنچه می گیرد»<sup>۳۳</sup> در حالی که - به رغم این نظر- دیدار بسیاری از عشاق، نظیر یسوی و مجنون در گشش مینوسرشت انجام نمی شود.

بحث عمده در مقالة «شیرین در چشمه» که به تفصیل واضحاتی مکرر پیرامون آن گفتگو شده است، موضوع اولین نظر عاشق به معشوق و اثرات ژرفی است که این نظر در وجود عاشق می گذارد. نویسنده این مطلب را ابتدا چنین طرح کرده است:

اولین نظر عاشق به معشوق در هر داستان عاشقانه، حادثه ای است مهیج و فراموش نشدنی. در حقیقت لحظه ای که چشم عاشق به معشوق می افتد، لحظه ای است که یک انقلاب عظیم در درون عاشق آغاز می شود... پیدایش این حادثه غالباً ناگهانی است و دور از انتظار، و در واقع این حادثه، نقطه عطفی است از حیات درونی عاشق».<sup>۳۴</sup> و سپس برای تبیین بیشتر در این که نظر اول ناگهانی است، در مورد عشق و اثر آن در عاشق استناد جسته، اشارتی دارد و در پایان بخش دوم مقاله نتیجه گرفته است که: «علت عشق، نظریا دیدن است و عشق بیرون از اختیار عاشق است، قضای الهی است»، نکته ای که در اواسط بخش چهارم مقاله نیز به این صورت تکرار شده است: «عشق و عاشقی امری است مقدر و بیرون از اختیار عاشق».<sup>۳۵</sup>

درباره بحث اخیر، دوسه نکته شایسته یادآوری است:

۱- موضوع نظریازی عاشق و نگاه اول او به معشوق، که نویسنده آن را با آب و تابی هر چند تمام تر بیان کرده است (باتوجه به این که مقاله او برای ارائه در کنفرانس بین المللی که اکثر مدعوین و حضار آن اهل فضل و ادب بوده اند تهیه شده) نه مطلبی است تازه و نه کشفی است نو و راه گشا، بلکه از بدیهیات است چنانکه هر آدم عامی آن را می فهمد و می داند و شاید به همین دلیل باشد که مشاهده می کنیم پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام که روی سخنشان همیشه با عامه مردم بوده است، بنابر اصل: «كلموا الناس على قدر عقولهم» موضوع نظر مخصوصاً نگاهی که از روی شهوت و هوس باشد، متناسب با میزان فهم عوام الناس، به زبانی ساده همراه با تشبیهات بسیار محسوس و ملموس بیان فرموده و خلق الله را به عواقب وخیم نظر، هشدار داده اند. حدیث معروف نبوی «النظر سهم مسموم من سهام ابليس»<sup>۳۶</sup> شاهدی است بر این واقعیت.

۲- در مورد مثالی که نویسنده از منوی و یس و رامین

نخالدین اسعدگرگانی در تبیین اهمیت نظر اول عاشق نقل کرده است که: «رامین به جنو عماری ویس می رسد و بر اثر وزش باد پرده های عماری بالا می رود و رامین در یک لحظه موفق می شود که جمالی ویس را ببیند و با همین یک نگاه و نظر اول منتظر و عاشق می شود، با توجه به سرگذشت این دو دلداده که باهم بزرگ شده و سانهی اولیه زندگی شان را باهم سپری کرده اند و فراوان بگذرگر را دیده اند و نتیجتاً باهم آشنا بیند، مشخص می شود که به رغم آنچه که نویسنده اظهار داشته است، نگاهی که رامین در برابر عماری ویس به او می افکند، نمی تواند نظر اول او به معشوقه اش باشد. وانگهی انتخاب صحنه ی از این داستان عاشقانه آلوده که به کلی تأیید جنبه های عرفانی است، به منظور بزرگ نمایی مسأله نظر آن هم نظر عاشقی که از لحاظ بلهوسی دست کمی از خسرو ندارد، خود نکته ای است در خورد تأمل. همانی داستان آلوده ویس و رامین را با خسرو و شیرین نظامی و مشابهنی را که میان عاشقان این دو رویداد عشقی، همچنین «معشوقگان بر قدر» شان - به تعبیر مولوی - وجود دارد از این ایات مولانا جلال الدین متفکر صاحب نظر در عرفانی اسلامی می توان فهمید:

عاشقانی «المبتلای بر قدر»

کرده فصد خون و جان یکدگر

ریس و رامین، خسرو و شیرین بخوان

که چه کردند از حسد آن ابلهان

که فنا شد عاشق و معشوق نیز

هم نه چیزند و هواشان هم نه چیز...

آلودگی داستان ویس و رامین را همین یک اشارت کافی است، که در این رویداد عشقی ابتدا موضوع ازدواج ویس با بردارش و یرو مطرح است و هنگامی که رامین دل به عشق او می بندد («ویس دلباخته برادر خود و یرو هم شوهر ناکام خویش است. اما به تدریج و یرو را فراموش می کند و رامین را در دل خود بجای او می نشاند. شخصیت رامین مخلوطی است از خیانت و عشق، مظهری است از بلهوسی و ده دلی»<sup>۳۸</sup>

۳- در مورد نتیجه گیری نویسنده از مقدمه پردازیهای خود در بحث نگاه اول عاشق به معشوق و این که اظهار داشته است: «عشق و عاشقی قضای الهی و امری است مؤتدر و بیرون از اختیار عاشق»<sup>۳۹</sup> باید گفت: «که این نوع از اعتقاد، ضمن آن که چیزی جز گونه ای از جبر منموم نمی باشد، بدآموزیهایی را نیز در بر دارد. زیرا هم اختیار و اراده را از آدمی نفی می کند و هم به دست کسانی که دارای دل های بیمارند و یا به تعبیر قرآن از زمره: «فی قلوبهم مرض»<sup>۴۰</sup> هستند، این بهانه را می دهد که به گمان سزوشن محتوم و وجود جبر در اعمال آدمی

و مطلوب الاختیار بودن انسان، شانه از زیر بار مسئولیت های دینی و اجتماعی خالی کند و بی پروا تسلیم خواهش های نفسانی شان شوند و با عذرهایی بدتر از گناه و دلخوش بودن به پندارهایی که اپیکوریان و خیام مسلکان دارند، که غایت حیات را در التذات از شهوات می دانند و اندیشه های جبری خود را با سرودن چنین رباعیاتی، توجه می کنند:

یارب تو جمالی آن مه مهرانگیز

آراسته ای به سنبل عنبربیز

بس حکم همی کنی که دروی منگر

این حکم چنان بود که کج دار و مریز

و بدین بهانه ها به هر منکری دست می یازند و از جمله به جمالی مه رویان مهرانگیزی چون: ویس و شیرین با گستاخی می نگرند و خود را از راه نظر به دام عشقهای کز بی رنگی بود و عشق نبود عاقبت تنگی بود گرفتار می سازند و سرانجام به این واقعت تلخ اعتراف می کنند که:

زدست، دیده دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بازم خنجری نبش زبولاد

ز تم بردیده تاد دل گردد آزاد<sup>۴۱</sup>

در حالی که به عکس آنچه گفته شد، عشق و عاشقی امری مؤتدر و بیرون از اختیار عاشق نیست، زیرا خداوند انسان را مختار و صاحب اراده و تصمیم آورنده است و ضمن آنکه این قدرت را به او عطا فرموده تا بتواند به مدد تقوی و پاکدامنی گرد شهوات نگردد؛ با این گونه توصیه ها که خود در عین حال، ناقص، عقیده جبر و مؤتدر بودن امور نیز هست - مردان و زنان پاکدامن را به پرهیز از نظر بازی و چشم چرانی و پیروی نکردن نفس و شیطان، فراخوانده است.

«فَلِ لِلْمُؤْمِنِينَ تَهْنُؤَاتٌ مِنْ آبَارِهِمْ وَ يَحْفَلُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَنْزَلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»<sup>۴۲</sup>  
 «وَفِي لِيَوْمَانِ تَهْنُؤَاتٍ يُغَضِّضُ مِنْ آبَارِهِمْ وَ يَحْفَلُونَ فُرُوجَهُمْ»<sup>۴۳</sup>

(ای پیامبر) به مردان با ایمان بگو تا چشمها از ناروا فروگیرند و فرجها از حرام نگه دارند، چه ایشان را آن بهتر و پاکتر است و خداوند به آنچه می کند آگاه و داناست. و به زنان با ایمان نیز بگو تا دیدگان از ناپسند بپوشند و فرجهایشان را از حرام حفاظت کنند و...

نکته ای که مقاله «شیرین در چشمه» را در این بخش از بحث، به تدریج به اوج خیال بافی شگفت انگیزی می رساند، این است که نویسنده تنها با اتکاء به ذوق و استنباطهای شخصی خود فی المثل نگاههای هوسناک خسرو و پریز شهرت را به بند نیمه

عریان «شیرین در چشمه» جنبه عرفانی و رحمانی می دهد، پارچه آبی رنگی را که شیرین در داخل آب به کمر بسته از رموز معنوی می شمرد و برای اعضای فوقانی بدن معشوقه خسرو، مخصوصاً ناف او که - چندین بار آن را در جریان این بحث تکرار کرده است، جنبه غیر جسمانی و ماوراء طبعی قائل می شود و توجهات دیگر... به منظور آنکه در جریان این تأویلات و توجهات فلسفی و عرفانی قرار گیریم، شایسته است عباراتی از آن را که ذیلاً نقل می شود، باهم مرور کنیم: «یکی از عمیق ترین معانی که نظامی در ضمن این حادثه (اولین دیدار خسرو از شیرین) بدان اشارت کرده است، چیزی است که منظور نظر خسرو واقع می شود. همان طور که ملاحظه کردیم، خسرو ابتدا بدن شیرین را می بیند و پس از آن روی او را. در بدن شیرین و حجابی که نیمه پائین بدن او را پوشانده است رمزی نهفته است که توضیح آن اهمیت و عمق معنای این صحنه را بر ما روشن نمی سازد. شیرین جامه خود را از تن بیرون کرده و پرنده نیلگون یا آسمان گون بر میان بسته است:

پرنده آسمان گون بر میان زد،

شد اندر آب و آتش در جهان زد

در جای دیگر شاعر نقطه این پوشش را با دقت معلوم کرده است. وقتی خسرو در چشمه نگاه می کند، شیرین را همچون گلی می بیند که ساقه آن در آب فرو رفته و خود آن روی آب نشسته است.

در آب نیلگون چون گل نشسته

پرنده نیلگون تا ناف بسته

بنابر این خسرو فقط نیمه بالای بدن شیرین را می بیند. از ناف به بالا راه نکته ای که نظامی در این جا بدان اشاره کرده است، پاسخی است به مسئله ای مهم و عمیق در اصطلاحات شعر عاشقانه و صوفیانه زبان فارسی مخصوصاً غزلیات. همان طور که می دانیم شاعران ما در مقام عاشقی وقتی معشوق را مشاهده می کنند، معمولاً اعضای فوقانی بدن او را می بیند و به ندرت از ران و ساق و پای معشوق سخن می گویند... در واقع نظامی در وصف اعضای بدن شیرین، حد این دو دسته از اعضا را کاملاً در نظر می گیرد و همین نکته است که ماهیت اعضای فوقانی و تحتانی را به طور کلی تا حدودی برای ما روشن می سازد.

نقطه فاصل و مرز میان این دو قسمت بدنی

معشوق، ناف است ناف جایی است که دو قسمت

بدن را از هم جدا می سازد، این نقطه نمودگار

(سمبل) دوشاه است. یکی نشأه جنینی دیگر نشأه

دنیوی. ناف یادگار نشأه جنینی است. حیاتی که انسان پیش از ورود به عالم دنیا داشته است. همین نقطه خود رمز دونوع زندگانی است. یکی زندگانی معنوی و ملکوتی و دیگر زندگانی دنیوی و ملکی. ساحت عشق (کدام نوع از عشق؟) که مقام ولایت، ساحتی است و رای ساحت ملک و عالم محسوس. ازناف به بالا نمودگار ساحت مقدس و حیات معنوی و ملکوتی است و از ناف به پائین، نمودگار عالم محسوس و جسمانی و شهبانی و حیات دنیوی است. حکایت نظامی، حکایت عشق است و نخستین تجربه عاشق، نیز شهود معانی در ساحت عشق و در عالم ملکوت و مثال است. عاشق در این ساحت، عالم جسمانی را پشت سر گذاشته و از اسارت نفس و شهوت رهایی یافته است (آیا این توجیه و تبیین لایق عشق خسرو زبارة شهوت ران هم می شود؟! اوبه مرغزار عالم جان قدم گذاشته و به شاهد مقدسی در چشمه حیات معنوی نظر دوخته است. (شگفتا)... خسرو در تمام مدتی که به مشاهده مشغول است مجال دیدن نیمه پائین شیرین را نمی کند... شیرین پیش از آنکه به چشمه برود، حریری نیلگون به میان بسته است. جینه معنوی و عرفانی قضیه در معنای رمزی همین پوشش نهفته است. حریر یا پرند، لطیف ترین پارچه و پوشش است. رنگ این پرند ماهیت آن را بیان می کند. نظامی این پرند را یک بار نیلگون و بار دیگر آسمان گون خوانده است.

پس حجابی که پائین بدن معشوق را می پوشاند آسمانی و معنوی است!! این پرند اگر چه پوشش و حجاب است با قبایی که اندام شیرین را می پوشاند فرق دارد، قبا ضخیم و زمینی است!! و این قبا را شیرین قبلاً از تن بیرون کرده است. شیرین حجاب دیگری اختیار کرده است که لطیف و آسمانی است. معنای رمزی ناف، که حده فاصل میان نیمه های بالایی و پایینی بدن شیرین است و همچنین معنای رمزی حجابی که پائین بدن او را پوشانده است، جنبه عرفانی و فلسفی یا مابعدالطبیعی علت پوشیده، ماندن اعضای تحتانی بدن شیرین را تبیین می کند!! در این جا شیرین به عنوان معشوق و خسرو به عنوان عاشق در نظر گرفته شده اند این معانی را به کلی می توان علت توجه شاعران، بخصوص شاعران عارف، به اعضای فوقانی و وصف این اعضاء در اشعار ایشان داشت»! این بحث با تکرار مکزرات و توضیح واضحی که بدان اشاره شد همین گونه ادامه پیدا می کند و سرانجام مقاله: «شیرین قدر چشمه» کم کم با

این عبارات به پایان می رسد: «خسرو وقتی ابتدا شیرین را در چشمه مشاهده می کند، فقط بعضی از اعضای او را می بیند! روی شیرین و بخصوص چشمان او در این مرحله دیده نمی شود، علت آن این است که روی شیرین در حجاب است و این حجاب گیسوی خود اوست. حجاب گیسو هم با قبا و هم با پرند نیلگون فرق دارد. گیسوی شیرین هر چند که حجاب است ولی به خلاف قبا و جامه ای که اوبه تن داشته است حجاب جسمانی و ضخیم و زمینی نیست، و انگهی این حجاب با پرند نیلگون که حجابی است آسمانی فرق دارد. گیسو و زلف متعلق به خود معشوق است، عرضی و عاریتی نیست - ذاتی است کثرت و سیاهی این حجاب از خود معشوق است و سرانجام نیز به دست اوست که این حجاب برداشته می شود. شیرین است که خود گیسوی خویش را به کنار می زند و به دست خود ماه رخسارش را عیان می سازد، خسرو فقط نظاره گر است و در کشف این حجاب نقشی ندارد (بالعجب) برداشتن این حجاب از رخساره شیرین، نقطه اوج این حادثه است. خسرو تا این لحظه در تحیر است. مشاهده اندام شیرین البته او را سخت تحت تأثیر قرار داده است!! و اشک را از چشمانش جاری نموده است. ولی دل خسرو هنوز وارد کارزار نشده است. در اینجا با دیدن روی شیرین است که دل خسرو به لرزه می افتد.

دل خسرو بر آن تابانده مهتاب

چنان چون زر در آیزد به سیماب  
مشاهده ماه رخساره معشوق بدین ترتیب کمالی نظر است و این به دلیل برتری روی معشوق از اعضای دیگر اوست.

خده و خال و لب و پیشانی و چشم و ابرو عالیترین و شریف ترین اعضای بدن است و دیدار آنها نیز عاشق را به کمال معرفت (یا کمال شهوت؟! ) می رساند»، و بالاخره با این عبارات مقاله خاتمه می پذیرد. «... همانگونه که چشمه راه خسرو را زده است، شیرین نیز از چشمه دیدار به چاه عشق فرو افتاده است... در گنه ضمیرش گویی می داند که حادثه ای برایش پیش خواهد آمد:

مگر دانسته بود از پیش دیدن

که مهمانی توش خواهد رسیدن  
در آب چشمه ساران شکر ناب

ز بهر میهمان می ساخت جلاب  
این میهمان... همانطور که ملاحظه کردیم - از راه می رسد و انتظار شیرین برآورده می شود و پس از این که چشمش به چشم خسرو می افتد، حقیقت

عاشقی در وجود او تحقق می یابد و وقتی از آب بیرون می آید صرفاً معشوق نیست. او وارد چشمه حیات شده و دلش به عشق زنده گشته است. از این رو وقتی نظامی به وصف حالات او در بیرون چشمه می پردازد، دیگر از اوصاف بدن او یا از ظاهر او سخن نمی گوید. او از باطن شیرین و حالات درونی او سخن می گوید».

در مورد عبارات پایانی بحث مذکور، چند نکته ذیل درخور تأمل و تذکر است:

۱- آیا اگر حقیقت عاشقی از لحظه بیرون آمدن شیرین از چشمه در وجود او تحقق می یابد، پس انگیزه ای که وی را از بی خسرو به ترک وطن وادانته و آواره کوه و بیابانش کرده است چه بوده؟ عشق یا چیز دیگر؟!

۲- باتوجه به نوع عشق شیرین که بی گمان جز بیماری دل و علاقه منیعت از شهوت و هوس چیز دیگری نیست؛ آیا کاربرد این تعبیر درباره او صحیح است که «وقتی از آب بیرون می آید، او وارد چشمه حیات شده و دلش به عشق زنده گشته است»؟! مگر این عشق، از مفولذ عشق های حقیقی و عرفانی است؟ که بزرگانی عارف ما - عموماً - با خواجه شیراز در وصفش این گونه داد سخن داده اند که:

هرگز ز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
مسلماً کاربرد این تعبیر درباره معشوقه خسرو، جز خیالی و لفاظی صرف نیست، چه به گفته سعدی:

سعدیا عشق نیامیزد و شهوت باهم

پیش تسبیح هلاک نرود دیورجیم  
۳- به رغم این نظر نویسنده که اظهار داشته است،

نظامی حالات درونی و باطنی شیرین را پس از بیرون آمدن از چشمه به واسطه آنکه عشق - از این لحظه - در وجودش تحقق یافته است، وصف می کند، و از این هنگام از اوصاف بدن و ظاهر او سخنی به میان نمی آورد؛ با نگاهی به منظومه خسرو و شیرین و حوادثی که مربوط به قبیل از دیدار خسرو با شیرین در کنار چشمه است؛ ملاحظه می شود که شاعر گنجه توصیفات فراوانی را در این دوران نیز از چهره عاطفی و احساسی شیرین و شور و هیجان او نسبت به خسرو و به عمل آورده است. و این امر مبین این نکته است که تحقق عشق در وجود او، از همان زمانی صورت گرفته است، که شاپور تصویر خسرو را در سه نوبت به او نشان داده است. ابیات ذیل که مربوط به گفتگوی شاپور با شیرین پس از ارائه تصویر خسرو به او، و نظرخواهی از شیرین درباره خسروست، روشنگر نکته مذکور می باشد:

بت زنجیر موی از گفتن او  
برآشفست ای خوشا آشفتنی او  
رلی چون عشق دامنگیر بودش  
دگر بار از ره غدر آزمودش  
به گناخی بر شاپور بنشست  
در تنگی شکر را مهر شکست  
که ای کعبه به حق کردگارت  
که ایمن کن مرا در زینهارت  
به حکم آنکه بس شوریده کارم  
چو زلف خود دلی شوریده دارم  
در این صورت بدانسان مهر بستم  
که گویی روز و شب صورت پرستم<sup>۱۹</sup>

برخی از مضامین موجود در حواشی مقاله «شیرین در چشمه» هم اشتباه است و هم بدآموزه نظر می‌رسد. فی‌المثل در شماره ۱۳ ضمن بحثی که نویسنده دربارهٔ اعضای فوقانی و تحتانی بدن معشوق دارد، این گونه نوشته است:

«به نظر من علت این که شاعران عارف از ساق سخن گفته‌اند، این است که خداوند خود از ساق پرده برداشته است: «یوم یکشف عن ساقی و یدعون الی السجود» (القلم/ ۴۲)<sup>۲۰</sup>

دربارهٔ این توجیه و استدراک که با استناد به آیه ۴۲ سوره مبارکه قلم شده است، اولاً باید پرسید که خداوند در آیه نقل شده از کدام ساق پرده برداشته است؟ از ساقی خوروبانای چون شیرین که به هنگام آب تنی در چشمه، بالنگی آبی رنگ یا پرندی نیلگون ساقهایش را پوشانده است؟ از ساقی فرشتگان آسمانی خود؟ از چه؟

ثانیاً، مفهوم ساق و پرده برداری خداوند از آن، در آیه مزبور، چه ربطی با ساق پای معشوق شاعران عارف دارد؟

باتوجه به معنی کلی این آیه که مربوط به احوالی نیست و سخنی آن روز می‌باشد و ترجمه فارسی آن، این است که:

«روزی که از ساق پرده برکشند و خلق را به سجده کردن خوانند، ناگرویدگان نتوانند که سجود کنند.»<sup>۲۱</sup> ساق در این جا، به معنی: «سخنی و رنج است»<sup>۲۲</sup> و خداوند با کاربرد جمله کنایی «یکشف عن ساقی» سختیهای رستخیز را برای کافران بیان فرموده است. به گفتهٔ ابوالفتح رازی، مفهوم این آیات: «عبارت باشد از شدت و صعوبت کار و مراد: اقبال آخرت است و ادباً دنیا. چون دنیا و ایام او منقرض شود و در تکلیف و تنوبه بسته گردد، روز قیامت پیدا شود، و الجاء حاصل آید و ثواب و عقاب به معنیه بینند، بعد از آن که به خیر شنیده باشند. آن

کاری عظیم بود. و این بر سبیلی استعاره تشبیه باشد. به کسی که او را کاری سخت پیش آید، مشتمر شود و دامن از ساق بگیرد، تا در آن کار سعی تواند کردن. آنکه عرب گوید: فلان شمر عن ساقه اذا اشتد وظهر علی وجهه الصعوبة والشدّة». و از قدمای مفسران و اهل تأویل چنین روایت کرده‌اند و همچنین سعید جبیر گفت عن ساقی ای: عن شدة الامر. و عبدالله عباس گفت: سخت تر سامعی باشد در قیامت این ساعت»<sup>۲۳</sup>

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟! چگونه «عن ساقی» را که در آیه مبارکه مذکور، به معنی شدت و سختی قیامت است، فقط به واسطهٔ شباهت لفظی و صوتی که با واژهٔ ساقی یا دارد، آن گونه پیرایه بر او می‌بندند و چنان تحریفش می‌کنند که حتی به ساق پر پیچهرگانی چون شیرین معشوقه خسرو مرتبطش می‌سازند!!

ثانیاً— به دنبال بحث ساقی به شکلی که بدان اشارت شد، در حاشیهٔ شماره ۱۳ مقاله، ضمن ارائه سه مثال در توصیف ساق از حافظ، نظیر: «ساقی شمشاد قدی ساغید سیم اندامی» و یک مثال از شرف الدین رامی، صاحب کتاب انیس العشاق که صفات همهٔ اعضای معشوق را در نوزده باب در کتاب خود شرح داده است و بعداً دو مثال در وصف شکم و ران و ساق زیخا— به نقل از یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی— نویسنده— خوشبختانه چنین اظهار نظر کرده است که: «علاوه بر ساقی، شاعران فارسی گوی، گاهی باوران را هم وصف کرده‌اند. و به نظر می‌رسد که این گونه اوصاف فاقد معانی عرفانی باشد. به هرحال شعرای بزرگ، از وصف این اعضا که جنبهٔ قرآن ندارند سرباز زده‌اند»<sup>۲۴</sup> (نه این که اعضای دیگر نظیر ساق جنبهٔ قرآنی دارند!! پس از این بحث مفصلی حاشیه‌ای، که از متن اصلی مقاله پرده‌مانه تر شده است و از لحاظ اصول نویسندگی و سخنوری و رعایت ایجاز و اختصار کلام، — که غیر الکلام ما قان و دن— باید بحث نویسنده در همین جا ختم می‌شد؛ باز می‌بینیم که مجدداً راجع به وصف شکم و تشبیهاتی که شعرا برای آن آورده‌اند، سخن ادامه می‌یابد و بالاخره نویسنده با اشارت به وصفی که در یکی از نسخه‌های مشنوی خسرو و شیرین، «از شیرین شیرین» شده است، سخن خویش را به پایان می‌رساند.

• • •

آنچه در نوشتار حاضر دربارهٔ مقاله «شیرین در چشمه» و نقد آن به قلم آمد، به انگیزهٔ ایضای وظیفه‌ای بود، که نگارنده به عنوان یک معلم مسلمان در قبال نسل

جوان و انقلابی امروز ایران اسلامیمان در خود احساس می‌کند. نسلی که توانسته است به بهای خون هزاران شهید، کاخ پوشالی حکومتی را از بیخ و بن برکند، که کارگزاران آن مروج فرهنگ وابسته و فاسدی بودند که مضامین آثار هنری و ادبیات مورد علاقه‌شان مربوط به رختخواب و سکس بود، و نویسندگان و شعرای سرسپرده و قلم به مزدشان در رنگین نامه‌های اغواگر خود میبغ عشقهای از پی رنگ، بی بند و باریهای جنسی، بی عفتی و افکار مخدّر چون: صوفیگری، هیپی گری، لاقیدی و بی دینی بودند. رنگین نامه‌هایی که چهره کریه‌شان را صاحب این قلم در سال ۱۳۴۷ در کتاب «این است موانع راه» ترسیم و معرفی کرده است.<sup>۲۵</sup>

نگارنده این سطور که بخش عمده‌ای از عمر خود را در روزگار حکومت ستمشاهی پهلوی سپری کرده و در حد توان— قلماً و قلاماً— با سیاست فرهنگی آن رژیم مبارزه نموده، و موانع راه سعادت نسل در بند و مظلوم آن روز ایران را به کارگردانان و مسئولان تعلیم و تربیت دورات طاغوت خاطر نشان ساخته و با کشیدن چنین فریادهایی در فضای نکتت بار جامعهٔ آن دوران که:

«در روزگار آشفتهٔ کنونی که زندگی ماشینی بر چشم و دل انسان صنعتی پردهٔ غلفت کشیده و او را از درک معنویات محروم کرده و روح بشر مادی را به جمود عاطفی کشانده است، تنها منبعی راستین ما از منجلباهای جهل و فساد، دین و اخلاق است و این وظیفهٔ همه ماست که برای تأمین نیکبختی نسل جوانی حالات و صفات ایشان را در امر تربیت با میزان راستین دین و سیمای انسان صالحی که در تربیت عالی اسلامی ارائه گردید، ارزیابی کنیم و شخصیت اخلاقی آنان را منطبق بر معیارهای تربیتی این مکتب پرورش دهیم و با موقع شناسی و هوشیاری و درک نیازمندیهای اجتماع، همواره مواظب جگر گوشگان خود— از عوامل فساد که در محیطمان وجود دارد— باشیم و خود به عنوان نمونه با شرط و اعظ غیر متعظ نبودن، و همکاری نکردن با عوامل فساد، برای فرزندان و جوانانمان سرمشق عمل گردیم و ایشان را به انزجار و مبارزه با فساد و تباهی تشویق و تشویق کنیم»<sup>۲۶</sup> تنها راه نجات ملت ستمزده‌مان را در اتجاء به دین و بناه جستن در سایهٔ قرآن معرفی کرده است؛ اگر در آن دوران مصیبت بار، مقاله‌ای را نظیر «شیرین در چشمه» در یکی از رنگین نامه‌های منحن و وابسته به رژیم سابق، مشاهده می‌کرد؛ برایش جای تعجبی نبود، اما در روزگار حاضر، آن هم در کشوری که —خدا را شکر— حکومتش جمهوری اسلامی است و دولت مردانش همگی مروج ارزشهای اسلامی هستند و برای عفت





اندیشه و پاکی زبان و قلم، اهمیتی خاص را یافته، نشر چنین مقالات آن هم در مجله‌ای که نامش نشر دانش است و به قلم نویسنده‌ای که خوشختانه سوابقتش در کار نوشتن تا کنون روشن و پستندیده بوده است، جای نگرانی و شگفتی است.

به نظر این فقیر، با توجه به تهاجم ابتدال فرهنگی که مدتی است کشورمان را از سوی روشنفکران غربزده، در معرض خطر قرار داده است؛ حاصل نشر چنین مقالاتی، جز تسریع آهنگ این تهاجم و دادن بهانه به دست کسانی که مترصدند تا فرهنگ منحل و وابسته به غرب فاسد و شرقی ملحد را همچون دوران ستمشاهی به ایران بازگردانند نیست.

در این جا به منظور پرهیز از اطاله کلام، با نقل بخشی از نامه‌ای که نگارنده از سر اخلاص پس از استماع مقاله «شیرین در چشمه» در کنگره نظامی، به نویسنده محترم آن نوشته است<sup>۵۷</sup>، سخن را به پایان می‌رساند و قضاوت درباره آنچه را به عرض رسانید، به وجدان بیدار خواننده گان دین باور فضیلت‌خواه سخن‌سنج می‌سپارد.

«... جنابعالی در عبارات بابائی سخنرانی تان در جواب یادداشتی که رئیس محترم جلسه برایتان

فرستاده بود- که بحثهایی آچنانی از معاشقه خسرو و شیرین مناسب بیان در کنگره نیست- برآشفته و خشناک فرمودید: «در قرآن هم داستان عاشقانه و معاشقه وجود دارد «وبی گمان، نظراتان از این اشارت، داستان یوسف و زلیخا بود.

یقیناً استحضار دارید که کاربرد مصدر «معاشقه» که از باب «مفاعله» است و عشق ورزی دو طرفی را می‌رساند؛ درباره قصه آموزنده یوسف (ع) و زلیخا، به هیچ وجه صادق و درست نیست. زیرا در این رویداد عبرت آموز، عشق یک طرفی است و آن فقط اظهار علاقه‌ای است که زلیخا به حضرت یوسف (ع) می‌کند. در نتیجه آیه، تعبیر شما درباره قرآن، که در این کتاب هم داستان عاشقانه وجود دارد، نوعی اسائه ادب به کلام الهی و به پیامبر معصوم و پاکدامنی چون یوسف علیه السلام تلقی نمی‌شود؟!»

به علاوه، توضیحات و توجیحات عارفانه‌ای که درباره «ناف» بالانسد و بائین‌تند، «شیرین بیان» گردیده، با توجه به اصطلاحاتی نظیر: خال و چشم و ابرو و دیگر رموز و رازهایی که عارفان در آثار خود به کار برده‌اند، و جمله این اصطلاحات را در کتب نظیر: گلشن راز شیخ محمود شبستری و مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز شیخ محمد لاهیجی و با آثاری که در روزگار ما نظیر: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی دکتر سید جعفر سجادی مدون و چاپ شده است، می‌توان دید- قابل پذیرش نیست. زیرا عشق خسرو و پرویز فاسد شرابخوار زبانه که به گفته مورخان نفع ایرانی و غیر ایرانی، چندین هزار زن، در حرمسرای خود داشته است همچنین معشوقه ارمنی اش - شیرین - که به فرهاد کوهکن نیز نظر و سروسرری داشته است؛ و یقیناً عشقشان از نوع عشقهای مجازی در پی رنگ بوده است و با عنایت به این که چنین عشقهایی را حتی از مقوله «المعجاز قنطرة الحقیقه» نمی‌توان دانست؛ لذا اگر فرضاً بخواهیم آن را با دو خروار سریشم فرد اعلا هم به عنوان پلی برای رسیدن به حقیقت یا عشق متعالی- به مباحث عرفانی بچسبانیم، مسلماً چیزی از آب در خواهد آمد که به قول عوام «لاینجسبک» است و مآلاً غیرقابل قبول. چون که به گفته عبدالرحمن جامی:

آن عشق را که تنقیب خاص آدمی است  
هر جا که هست عفت و ستره از لوازم است  
عشقی که هست شهوت طبع و هوای نفس  
خاصیت طبع سباع و بهائم است<sup>۵۸</sup>

خلاصه این که شما به هنگام سخنرانی خود در کنگره نظامی، در بحث «شیرین در چشمه» تصور زنی جوان و زیبا، سرواندام نقره‌فام «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست» آن هم، نیمه عریان و شهوت‌انگیز، که تن برهنه خویش در آب روش چشمه می‌شوید را در ذهن همه شنوندگان مجسم کردید و هر چند که قصدتان این بود تا به اصطلاح به شیوه فلسفی و بر پایه استدلال عقلانی، درباره عشق و تأثیری که نظر، بویژه نظر با نگاه اول، در درون عاشق می‌کند، تحلیلهایی روانکاوانه و علمی را به دست بدهید؛ اما غافل از این که مطابق نبودن گفتار تان با مقتضای حال و مقام اکثر شنوندگان، نه تنها بلاغت را برایتان فراهم نکرد، بلکه موجب اعتراض و پرخاش عده‌ای، همچنین باعث تأسف و تعجب دوستان تان نیز گردید.»

\* \* \*

یادداشتها و مباحث:

- ۱- ماهنامه فرهنگی و هنری کنگ، شماره ۱۶، تیرماه ۱۳۷۰، ص ۱۷۱.
- ۲- ابن حزم- ابو محمد علی بن احمد بن سعید- (۴۵۶-۳۸۱) شاعر، فقیه، مویح، فیلسوف و متفکر اندلسی و ابن قتیبه جوزیه- شمس‌الدین ابوبکر محمد بن ابوبکر زری- (۷۵۱-۶۹۱) متکلم و فقیه حنفی، که در مفاصل «شیرین در چشمه» از آنها به عنوان نظریه‌پردازان عشق، نام برده شده است، یا آن که هر دو تن در تاریخ تمدن اسلامی از شهرتی زیاد برخوردارند و هر یک صاحب تالیفات فراوانند؛ اما هیچ کدام از این دو دانشمند درخور آن نیستند که به عنوان؛ مثل اعلی و مظهر کمال اندیشه در نظریه‌پردازی عشق و روانشناسی آن معرفی شوند. فی‌المثل ابن حزم که از لحاظ تعداد تصنیف و تالیف مشهور است و: «بنا بر گفته فرزندش- بوزرف- چهارصد اثر از خود برجای گذاشته» و رساله طوق الحماة خود را درباره مجموعه قواعد عشق و توصیف عاشقان نگاشته است؛ (از بیرون حجت، کتاب دیگری که مهمنیشتان جاحظ و ابن داود اصفهانی هستند، بر او تقدیم داشته‌اند. که به علاوه، از آن جا که ابن حزم «سالهای اولیه زندگی خود را در محیط حرم به سر برده و پرده‌گشایی از موضوعات جنسی و کشف و روانشناسی باربیک زنان، می‌بایست بر روی او اثری عمیق گذاشته باشد). و همین مسأله در درگزگونی اخلاق، عواطف و تربیت او مؤثر افتاده است. از جمله ویژگیهای اخلاقی ابن حزم بدزبانی اوست و این بدزبانی به گفته مؤلف رباعه «الادب- موجب شده که: «احترام هیچ یک از علمای وقت را رعایت نکرده و کسی از شرف‌زبان او ایمن نبوده است به حدی که زبان او و ششیر حجاج بن یوسف را براد و برابر می‌شمردند» (ج ۵ ص ۳۱۰) ابن حزم از خواهران بنی امیه بوده است و «به حرم تبلیغات له امویان مدت چند ماه به زندان افتاده و سپس تبعید گشته

تا ترجمه در حال انزوا، در دهکده خود - منته لیشم - در سال ۱۵۶  
در گذشته است.

دین قیصر که نام او به عنوان نویسنده ای هنرمند در تاریخ تمدن  
سلامی باقی است، برجسته ترین شاگرد این نیمیه (ف ۷۲۸) عالم  
حنلی فیه شیعه (صاحب کتاب: منهاج السنه النبویه فی نقض  
کلام المشع) و مروج آراء او بوده و بدین جهت مدتی را با استاد خود  
در زندانهای متعدد از جمله در سال ۷۲۶ در قلعه دمشق به سر می برده  
است. از جمله تألیفات متعدد این قیصر عبارتند از: «اخیر النساء و  
درج السائکین که شرحی است بر منازل السائکین نصاری، این  
کتاب را می توان شاهکار تصوف در مذهب حنلی دانست». در  
معرف حاضر، آثار این قیصر در میان وهابیان، خوانندگان فراوانی دارد،  
بر اساس وهابیی بر اساس افکار این دانشمند حنلی و استادش  
بر نیمیه مشهور! پایه گذاری شده است.

برای اطلاع بیشتر در مورد این دو نظریه پرداز عشق! رک:  
دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر، چاپ تهران  
۱۳۵۵، انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۳ ص ۵۰۲ تا ۵۱۶ و  
ج ۶ ص ۸۰۳ و ۸۰۴.

۱۳- نشر دانش، شماره چهارم سال یازدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۰،  
مقاله «شیرین در چشمه» ص ۳.

۱۴- رک: اخلاق ناصری، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی، یا  
حوشی و تعلیقات: ادیب تهرانی، ۱۳۴۶، تهران، انتشارات  
جاویدان، ص ۷ و لغت نامه دهخدا، خیل کلمه فلسفه

۱۵- رک: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تفسیرات عرفانی،  
تألیف: دکتر سید محمد جعفر سجادی، چاپ دوم تهران ۱۳۵۹، انتشارات  
کتابفروشی نفیسی، ص ۳۳۰.

۱۶- رک: دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح: حاج سید  
غفرالله نفیسی، چاپ تهران ۱۳۳۵، انتشارات کتابفروشی تألیف  
اصناف، ص ۵۱۴

۱۸- اشارت است به این بیت خواجه:  
بناک و صفا می شود و از چاه طیبیت بدتر آئی

که صفا بی ندهد آب تراب آسوده  
رک: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام:  
محمد فروزی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران (بی تا) انتشارات  
زولیا، ص ۲۱۳

۱۹- به نقل محمد بن حریری طبری: «خسرو پرویز را دوازده هزار زن  
و کنیز بود... و به گفته ای وی را سه هزار زن بود که با آنها  
می رفت و برای خدمت و نغمه گری و کارهای دیگر هزار کنیز  
داشت». تصدای از اوصاف زنان مورد پسند او که آنها را در  
بغضه های به احکام ولایات خود می نوشت که به هنگام پیدا  
کردن آن زنان در نظر گیرند، عبارت بود از: «راست خلقت، پاکیزه  
رنگ، سید گردن و بنا گوش، سپید روی، درشت آبروی، درشت  
چشم، سید چشم، زین چشم، سرخ گونه، «ریک بینی و کشیده  
برو، سیاه گیسو، گشاده سینه، نار پستان، درشت بازو و ساق نگو،  
مده داریک، درشت کف، نرم رفتار و ناز پرور و...» رک: تاریخ  
طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، چاپ  
تهران (بی تا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲ ص ۷۷۵ و ۷۷۶.

۱۰- رک: کلیات خمس حکیم نظامی گنجه ای، چاپ تهران  
۱۳۵۱، انتشارات امیرکبیر - بخش خسرو و شیرین - صفحات  
۱۰۸ و ۱۰۷  
۱۱- رک: همین مأخذ، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ - تحت عنوان:

عشرات خسرو در مرغزار و سیاحت هرمز.

۱۲- رک: مأخذ پیشین، ص ۱۹۸

۱۳- هنگامی که خسرو وصف شیرین را از شاهپور ندیدم خود  
می شتود و ندیده عاشق او می گردد، به هنگام گسیل کردن شاهپور به  
ایرمنستان برای به تور نفاختن شکار، به شاهپور سفارش می کند که ابتدا  
در باره روحیات و خلق و خوی شیرین تحقیق کند و از جمله به او  
می گوید:

اگر چنین موم نفسی می پندیرد

بیاورن مهربانان نفس گیسرد

و آهمن دل بسود منشی بین و سرگرد

خسبرده تا نکورسم آهمن سمره

از این اشعار و این که شیرین به محض دیدن تصویر خسرو، دل از  
دست می دهد، معلوم می شود که شیرین نیز از این حال، هوساز و «موم»  
مانند و نقش بنیادین بوده است. رک: کلیات خمس، همان - ص  
۱۵۸

۱۴ و ۱۵- رک: همین مأخذ، صفحات ۱۵۷ و ۱۶۲ و ۱۶۵

۱۷- رک: سیر حکمت در اروپا، نگارش: محمدعلی فروزی،  
چاپ تهران ۱۳۱۷، انتشارات صنعتی، ج ۱ ص ۲۰، درباره  
عشق مجازی و عشق حقیقی، و بدآلودگیهای عشق های مجازی از بی  
رنگ، رک: شعر کهن فارسی در نوازوی نقد اخلاق اسلامی،

نوشت: دکتر حسین رزمجو، چاپ دوم مشهد ۱۳۶۹، انتشارات آستان  
قدس رضوی، ج ۲ ص ۸۳ تا ۹۷

۱۸- رک: حق الیقین، تألیف: علامه محمد تقی محمد تقی  
مجلسی، چاپ تهران ۱۳۴۷، انتشارات شرکت سهامی طبع کتاب،  
ص ۲۶۶.

۱۹- رک: معراج السعاده، تألیف: ملا احمد رازی، چاپ تهران  
۱۳۴۲، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ص ۱۰۲.

۲۰- رک: احیاء علوم الدین، ابوحامد محمد غزالی، ترجمان:  
مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش: حسین خدیو جم، چاپ  
تهران ۱۳۵۳، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ربیع مهلکات، ص  
۲۶۷.

۲۱- رک: مثنوی معنوی، تصحیح ریوند آیس، نیکسون، چاپ  
سوم، تهران ۱۳۵۲، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵ و  
۱۸۲.

۲۲- رک: شیرین در چشمه، همان، ص ۶.

۲۳- رک: مناقب العارفين، تألیف شمس الدین احمد افلاکی،  
تصحیح: نحمین یازویی، چاپ تهران، انتشارات انجمن تاریخ  
ترک، ص ۴.

۲۴- زلد گانی مولانا جلال الدین محمد، تألیف: بدیع الزمان  
فرورز، چاپ سوم تهران ۱۳۵۱، ص ۵۳.

۲۵- رک: نشر دانش، سال دهم، شماره اول، آذر و دی ۱۳۶۸،  
مقاله «رویت ماه در آستان» ص ۱۳.

۲۶- رک: مناقب العارفين، همان، ص ۲۷.

۲۷- رک: نشر دانش، شماره چهارم سال یازدهم «شیرین در  
چشمه» ص ۷.

۲۸- اشاره به پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل شعری  
(۳۲۰-۲۶۰) با اعتقاد به این که هر چه موجود باشد، مرئی است و  
چون مخلوقند موجود است پس مرئی خواهد بود، با استناد به آیات  
۲۳۵۲ سوره مبارکه فیه است: «وجوه يومئذ ناصره الی ربها فانظره»  
قابل به رویت خداوند در روز قیامت می باشد... طایفه ای از اشاعره

یعنی ضربه که پروان شیرین عمر هستند، غنچه دارند که مومنان  
ماهیت خداوند را در بهشت با حسی که وزای حواس پنجگانه  
می باشد و به حاشانه ششم موسوم است، می توانند ببینند. و بعضی از  
هواداران مذهب اشعری با وجود آنکه جسمیت را از خداوند نفی  
می کنند و او را مجرد می دانند، ولی معتقدند که حق تعالی در آخرت  
آشکار و منکشف می شود برای بندگان خود مانند ماه در شب  
چهارده) رک: آراء اشعری و معتزلی در آثار بزرگان ادب فارسی،  
نوشت: حسین رزمجو، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی  
دانشگاه فردوسی مشهد، شماره های هجدهم و نوزدهم، تابستان  
۱۳۶۶، ص ۱۴۳.

۳۱- سوره مبارکه انعام، آیه ۱۱۳.

۳۲- سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۳۳- رک: «شیرین در چشمه» و پاورقی ص ۷ ذیل شعارة ۱.

۳۴- مأخذ پیشین، صفحات ۶۳.

۳۵- رک: نهج القصاحه، مجموعه کلمات فصاحت حضرت رسول  
اکرم (ص) مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم  
۱۳۶۰، ش، انتشارات جاویدان، ص ۶۳۶.

۳۶- رک: مثنوی معنوی، چاپ نیکسون، همان، ص ۸۸۱.

۳۷- رک: بهشت سخن، تألیف: دکتر مهدی حبیبی، چاپ دوم  
تهران ۱۳۳۷، ش، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی بیرون ج ۱ ص ۱۳۷ و  
۱۳۸.

۳۸- رک: شیرین در چشمه، همان، ص ۶۷۴.

۳۹- مأخذ است از آیه ۱۰ سوره مبارکه بقره: «فی نفوسهم مرض  
فراهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون».

۴۰- رک: باها ظاهر، به تصحیح و مقدمه مهدی الهی قمشه ای، به  
کوشش محمد عالمگیر تهرانی، چاپ تهران (بی تا) انتشارات نشر  
محمد، ص ۷.

۴۱ و ۴۲- رک: شیرین در چشمه، همان، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۴۳- رک: دیوان اشعار حافظ، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر  
قاسم غنی، همان، ص ۹.

۴۴- رک: کلیات سعدی، یا تصحیح کامل: محمدعلی فروزی،  
چاپ تهران ۱۳۳۰، انتشارات علمی، بخش بدیع ص ۷۵۰.

۴۵- رک: کلیات خمس نظامی، همان، بخش، مثنوی  
خسرو و شیرین، ص ۱۶۸.

۴۶- رک: شیرین در چشمه، ص ۷.

۴۷- سوره مبارکه قلم، آیه ۴.

۴۸- رک: وجود قرآن، تألیف: ابوالفضل حبیبی بن ابوالفضل  
تقلیبی، به کوشش: دکتر مهدی محقق، چاپ تهران ۱۳۶۰،  
انتشارات بنیاد قرآن، ص ۱۲۵

۴۹- رک: تفسیر سوره الفتح، رازی، تصحیح و حواشی، به قلم: میرزا  
ابوالحسن شعری، چاپ تهران ۱۳۵۲، انتشارات کتابفروشی  
اسلامیه، ج ۱۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۵۰- رک: این است موانع زاهد تعلیمی از انباشته های تربیتی  
و گدازنده های نسل جوان، نوشته: حسین رزمجو، چاپ دوم تهران  
۱۳۵۱، بخش رنگین نامه های لغوی، صفحات ۱۰۹ تا ۱۲۹ و ص  
۱۸۸.

۵۱- از نامه نگارنده که در تاریخ ۷/۱/۵۰ به نویسنده مقاله  
(شیرین در چشمه) نوشته است.

۵۲- رک: بهارستان، تألیف مولانا جمال رحمن حامی، چاپ تهران  
۱۳۶۱، ش، انتشارات کتابخانه مرکزی، ص ۶۹ (روضه پنجم).